

حضرت زهرا

(س)



عبدالله جوادی آملی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال مولينا جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام: لولا ان الله تبارك وتعالى خلق امير المؤمنين (ع) لفاطمة (ع) ما كان لها كفو على ظهر الارض من آدم ومن دونه.^۱
۱- گرچه هر موجودی به نوبه خود مظهر اسمی از اسماء حسنی خداوند سبحان می باشد و از آن جهت همانند ندارد زیرا تکراری در نظام هستی نیست لکن مظاهر جزئی چون کثرت آنها آشکار و وحدت آنان نهان است، جهات مشترکی رامی توان در آنها یافت که آنان

(۱) کافی ج ۱، کتاب الحجة باب مولد الزهراء (ع) ص ۴۶۱.

را همگنان سازد و هرچه هستی چیزی محدودتر باشد همتاهاى فراوانى خواهد داشت و هرچه هستى چیزی وسيع تر باشد هماندهاى كمترى خواهد داشت، تا به هستى محض برسد كه نه همانند خواهد داشت «ليس كمثلها شىء»^۱ و نه همتاى براى آن وجود صرف فرض مى شود: «ولم يكن له كفواً احد»^۲.

و در قلمرو امكان، مظهر آن نام برتر - اسم اعظم - وجود مبارك پیامبر (ص) است كه احدى در محدوده امكان همانند او نيست زيرا مظهر تام خدائى بى همتارا، همتا نخواهد بود، «ثم دنا فتدلى - فكان قاب قوسين او ادنى - فاوحى الى عبده ما اوحى - ما كذب الفؤاد ما رأى»^۳ و اگر ممكن در برابر وجود مبارك ختمى مرتبت قرار گيرد، مادون او خواهد بود نه همسان او، زيرا تحت لواى حمد او واقع شده و به شفاعت كبرياى او نیازمند است و اگر موطنى فرض شود كه ديگر انوار طاهره با حضرتش متحد باشند باز سخن از همتاى نخواهد بود زيرا در آن موطن، كترى نيست تا كلام از برابرى يا برترى به ميان آيد. بنابراین براى وجود مبارك پیامبر اكرم (ص) همتاى در پهنه امكان نمى باشد خواه به عنوان سالبه بانتهاء محمول چنانكه در فرض اول بيان شد و خواه به عنوان سالبه به انتفاع موضوع چنانچه در فرض دوم اشاره شد و هرگونه همسانى در بخش موجودهاى مجرد يافت شود راجع به اوصاف خارج از ذات آنهاست و هرگونه تمايز و بى همتاى در آنها يافت شود راجع به درون ذات آنهاست، «ما منّا الا له مقام معلوم»^۴ و مراد از مقام معلوم كه همانند ندارد هويت وجودى آنهاست نه ماهيت مفهومى آنان، كه شركت در آنها نه نقصى براى موجود كامل و نه فضيلتى براى موجود ناقص محسوب خواهد شد.

۲ - اساس كمال هرچيزى هستى همان شىء است كه حقيقت او را تشكيل مى دهد نه چيزهاى بيرون از آن همانند امور ماهوى يا مفهومى كه خود سهمى از حقيقت اصيل ندارند و حصول آنها در اذهان است و نيل نيروهاى ادراكى نسبت به آنها سهل مى باشد و هرچه هستى چيزى ضعيف تر باشد ادراك شهودى آن آسان تر است و هرچه هستى چيزى قويتر باشد نيل حضورى آن دشوارتر خواهد بود تا برسد به هستى محض كه نه ادراك حصولى حكيم بحث را به آن مقام متبع راه است: «لا يدركه بعد الهمم» و نه ادراك حضورى عارف غواص را به عمق

(۱) سوره شورى، آيه ۱۱.

(۲) سوره توحيد، آيه ۴.

(۳) سوره النجم، آيه ۱۱ - ۸.

(۴) سوره الصافات، آيه ۱۶۴.

آن بحر بی کران، مجال می باشد: «لا یناله غوص الفطن»^۱.

لذا در عرفان نظری مسأله ای که موضوع او هویت مطلقه و مقام لا تعین - همان مقام ذات - باشد، وجود ندارد^۲ گرچه ادراک مظاهر آن هستی محض نه تنها برای عقل میسر است که حس نیز از نیل به آنها محروم نیست ولی ادراک ذات اقدس آن وجود صرف نه تنها میسر حس نیست که مقدور عقل هم نخواهد بود: «والعقل کالحس قاصر عن الوصول الی سرادق جلاله»^۳.

آری اصل علم به ذات اقدس و نه اکتنا به آن، بدیهی هر موجودی است که ادراکی دارد زیرا او قبل از ادراک خود ولو از ذاتی خود و حتی قبل از ادراک آگاهی خود، ذات آن هستی محض را ادراک می نماید، لذا وحی آسمانی، اصل آگاهی به آن ذات اقدس را فطری دانسته و در باره آن سخن نمی گوید ... «واما الذات فستطلع ان القران یراه غنیاً عن البیان»^۴.

و در منطقه امکان شناخت حصولی یا حضوری موجودی دشوارتر از شناخت وجود مبارک ختمی مرتبت (ص) و انوار طاهره اهل بیت طهارت علیهم السلام نمی باشد: «...الامام واحد دهره، لا یدانیه أحد، ولا یعاده عالم، ولا یوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظیر... وهو بحیث النجم من ید المتناولین، ووصف الواصفین، فأین الاختیار من هذا؟ واین العقول عن هذا...»^۵

۳ - گرچه کمال هر چیزی به هستی همان چیز است نه امور مفهومی یا ماهوی آن، ولی معیار کمال هر چیزی همانا هستی اولی و ذاتی شیئی است نه هستی مادی ثانوی و عرضی آن، زیرا حقیقت هر چیزی را صورت نوعیه او ترسیم می کند که حاکی نحوه هستی اوست نه اوصاف بیرونی او که ترجمان نحوه ارتباط او به خارج از حقیقت او می باشد و کمال ذاتی انسان که همان هستی آگاه و فعال است به نحوه اندیشه های صحیح است که از مبادی عالیہ دریافت می کند و به نحوه نیت و اراده تدبیر بدن و جهان طبیعت است که همان عقل نظری و عقل عملی او را تشکیل می دهند و حقیقت انسان از لحاظ علم همان اندیشه ناب خواهد بود و از لحاظ عمل همان نیت خالص و کم یاب می باشد که در جهان آخرت بصورت آن علم کامل و این اراده خالص محشور خواهد شد و دیگر روابط و پیوندهای عرضی را به حریم حقیقت انسان

(۱) نهج البلاغه فیض، خطبه ۱ ص ۲۲.

(۲) مصباح الانس، ص ۱۴-۱۳.

(۳) تمهید القواعد ص ۱۸۸.

(۴) المیزان، ج ۱ ص ۱۱.

(۵) کافی کتاب الحجۃ باب جامع فی فضل الامام. (از حضرت رضا علیه السلام) ص ۲۰۱.

راهی نیست ... «قیمه کل امرء ما بحسنه»^۱ و همانطوری که در واقعیت آغازین انسان تأثیری ندارند، در ظهور حقیقت او در انجام و پایان او هم سهمی نخواهند داشت ... «فلا انساب بینهم»^۲ و چون حقیقت انسان را روح مجرد او تأمین می نماید و بدن در تمام مراحل تابع آن است و موجود مجرد نیز منزله از پدیده های ذکورت و انوئت است لذا هیچ کمالات وجودی برای انسان نه مشروط به مذکر بودن او است و نه ممنوع به مؤنث بودن او خواهد بود، از این جهت کمال حقیقی که همان مقام شامخ ولایت است نصیب هر انسان مطهر واجد شرایط خواهد شد، آری مناصب اجرائی به حسب نظام احسن بین زن و مرد توزیع و هر کدام به وظیفه خاص راهنمایی شده اند، لذا نام مریم در ردیف دیگر اولیای الهی قرار دارد ... «ذکر رحمت ربک عبده زکریا ... واذکر فی الکتاب مریم ... واذکر فی الکتاب ابراهیم ... واذکر فی الکتاب موسی ... واذکر فی الکتاب اسمعیل ... واذکر فی الکتاب ادریس»^۳.

و سرش همانطوری که اشاره شد آن است که کمال حقیقی انسان از آن روح مجرد اوست که از قید ذکورت و انوئت رها است چه اینکه از بند نژاد سفید و سیاه آزاد و از حیطة زبان و زمان و اقلیم و دیگر پدیده های مادی بیرون است.

۴ - واگر حضرت فاطمه (ع) سیده زنان جهانیان است و غیر از حضرت علی (ع) احدی همتای او نمی باشد تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانوست نه به لحاظ پیوندهای اعتباری او، زیرا ربط قراردادی، مایه کمال اعتباری است نه حقیقی و تنها کمال ذاتی وهستی است که پایه هرگونه کمالات حقیقی خواهد بود لذا نباید کمال آن صدیقه کبری را در اضافات عرضی او بررسی کرد زیرا دیگران نیز در آن پیوندهای عرضی با او برابر یا از او برترند، زیرا فرزندی پیامبر اکرم (ص) منحصر در او نیست و همسری امیرالمؤمنین و یژه او نبود که دیگران نیز فرزندی نبی اکرم (ص) و همسر حضرت علی (ع) بوده اند و در این اضافات با او برابرند و همچنین مادری امامان معصوم مخصوص آن حضرت نیست که فاطمه بنت اسد در مادری امامان معصوم (ع) از او برتر است زیرا اگر آن حضرت مادر یازده امام معصوم است این بانو نیز مادر دوازده امام معصوم می باشد و هرگز به مقام منبع حضرت زهرا (ع) نمی رسد و چون هستی اینگونه از اضافات اعتباری به هستی ذاتی و مستقل تکیه دارد اگر تکیه گاه آنها یک هستی کامل باشد شکوفائی اینگونه از اوصاف عرضی بیشتر خواهد شد.

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۸۲.

(۲) سوره المؤمنون، قسمتی از آیه ۱۰۱.

(۳) سوره مریم، آیه های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.

خلاصه آنکه شناخت حدی یک انسان متعالی همانا معرفت هستی اوست و آگاهی از اوصاف عرضی او که به منزله شناخت رسمی و یا احیاناً شناخت اسمی می باشد چندان عمیق و معتبر نخواهد بود.

۵ - بهترین روش شناخت حضرت فاطمه (ع) تحلیل ثقلین یعنی «قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام» می باشد که هیچ عاملی بهتر از این دو وزنه و وزن، ترجمان هستی آن ذات مقدسه نمی باشد.

آیه تطهیر

«... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۱.

اراده ای که در این آیه کریمه به خدای سبحان نسبت داده شده، اراده تکوینی است که هرگز از مراد تخلف نخواهد داشت «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون»^۲ و امتیاز اراده از مراد همان تغایر ایجاد و وجود است که با تمایز در نسبت و اعتبار از یکدیگر ممتاز می باشند و سر ضرورت تحقق مراد در اراده تکوینی آن است که در نشأة ملکوتی اشیاء تراحم و برخورد وجود ندارند لذا به مجرد اراده «کن» مراد: «فیکون» متحقق می شود و ذکر حرف «فاء» در «فیکون» برای بیان ترتب وجودی است نه انفکاک زمانی و مانند آن. وجهت تکوینی بودن اراده در آیه فوق این است که اراده خداوند به فعل خودش تعلق گرفته نه به فعل غیر و نه به سبب شیء دیگر، زیرا اراده خداوند به طهارت انسانها از راه امتثال تکالیف، اراده تشریعی است که تخلف آن از مراد محذوری ندارد زیرا معنای اراده تشریعی آن است که خداوند سبحان اراده جعل قانون می کند که در حقیقت «ارادة التشریح» است و به نوبه خود یک اراده تکوینی است لذا قانون که مراد است حتماً جعل خواهد شد و تخلف در تشریح و جعل او راه ندارد یعنی به مجرد اراده قانونگذاری، قانون به عنوان یک امر دینی جعل می شود، و معنای جعل قانون آن است که بین اراده قانونگذاری و بین تحقق آن شیء در خارج، اراده انسان مختار، فاصله است که یا با حسن اختیار خود انجام می دهد و یا با سوء اختیار خود آن را ترک می کند، برخلاف اراده تکوینی که مستقیماً به مراد خارجی تعلق می گیرد که عین فعل خداست و تخلف پذیر نخواهد بود، بنابراین فرق آیه فوق با آیه «... ولكن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم

(۱) سورة احزاب، آیه ۳۳.

(۲) سورة یس، آیه ۸۲.

لعلکم تشکرون»^۱ روشن می باشد زیرا در این آیه، خدای سبحان اقسام سه گانه طهارت (وضو و غسل و تیمم) را تشریح فرموده تا انسان مختار با اراده خود، تکالیف یاد شده را امتثال نماید و از این راه طاهر گردد، گرچه در تیمم گردآلود و غبارین خواهد شد، ولی از هرگونه غرور و خودخواهی و هواپرستی تطهیر می شود چه اینکه در آیه «خذ من اموالهم صدقة تطهیرهم و تزکیهم بها»^۲ پرداخت زکات که یک عمل عبادی و اختیاری است سبب تطهیر و تزکیه شناخته شده، پس اگر خداوند سبحان اراده تطهیر و تزکیه انسانها را از راه تکلیف، به خودش نسبت می دهد همانا اراده تشریحی است و نه تکوینی لذا نه با تخلف مراد منافاتی دارد و نه با اراده تکوینی خدا به عدم تطهیر دلهای تبهکاران، مخالف است و نه با جعل رجس و پلیدی بر متمردان بی ایمان منافات دارد، زیرا نه اراده تشریحی به طهارت، نقیص عدم اراده تکوینی به طهارت است و نه ضد اراده تکوینی به جعل رجس و پلیدی می باشد. لذا در عین آنکه با اراده تشریحی نسبت به همه مکلفین فرمود: «... یرید لیطهرکم ...» با اراده تکوینی نسبت به متمردان از دستورات الهی و شتاب زدگان به سوی کفر و... فرمود: «... اولئک الذین لم یردالله ان یطهر قلوبهم...»^۳ و در حالی که با اراده تشریحی فرمود: «... و یدهب عنکم رجس الشیطان»^۴ با اراده تکوینی نسبت به نابخردان چنین فرمود: «... ویجعل الرجس علی الذین لایعقلون»^۵ «کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون...»^۶.

خلاصه آنکه خدای سبحان با اراده تکوینی تخلف ناپذیر خود، موهبت طهارت از هرگونه رجس را خواه در اندیشه های عقل نظری و خواه در نیت و اراده های عقل عملی به اهل بیت عصمت اعطا فرمود و به مقتضای حصر، این تطهیر تکوینی را تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داد و فقط برای آنان اراده نمود و به مقتضای استمرار مستفاد از تعبیر به فعل مضارع «یرید» منظور همان دفع هرگونه رجس است نه رفع آن، که اگر لحظه ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، با دوام و استمرار فیض «اذهاب رجس» و تطهیر از هر «ناپاکی» سازگار نخواهد بود. و چون از هجوم هرگونه گناه جلوگیری بعمل می آید و هیچ ناپاکی را به مقام

(۱) سوره مائده، آیه ۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۰۳.

(۳) سوره مائده، آیه ۴۱.

(۴) سوره انفال، آیه ۱۱.

(۵) سوره یونس، آیه ۱۰۰.

(۶) سوره انعام، آیه ۱۲۵.

قداست آن پاکان الهی راه نیست، معلوم می شود که خطور انجام کار ناصواب را در دل‌های متیّم آنان گذری نمی باشد زیرا تعبیر آیه کریمه این نیست که اهل بیت را از رجس دور می دارم که با میل درونی آنان سازگار باشد بلکه تعبیر آن است که رجس را از آنان دور می دارم و از آنان برطرف می سازم، همانند تعبیری که در باره بنده مُخْلِص، حضرت یوسف صدیق شده است «..... كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين»^۱ یعنی بدی وزشتی را از حضرت یوسف (ع) منصرف می کنیم نه آن حضرت را از زشتی باز می داریم، بنابراین گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان صدیق و مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر «... لیذهب عنکم الرجس» همان انصراف رجس از اهل بیت است نه انصراف آنان از رجس، در نتیجه خیال پلیدی که به نوبه خود رجس نفسانی است در صحنه عقل طاهر آنها راه ندارد.

و چون تنها به اذهاب رجس اکتفا نشد و تطهیر مؤکد را در تعقیب آن ذکر کرد، معلوم می شود نه تنها هیچ پلیدی را به حرم عصمت و طهارت راهی نیست بلکه هیچ اثری از آثار آن نیز به کوی اخلاص راه ندارد زیرا پلیدی، آنچنان از حریم هستی پاکان الهی دور است که غبار آن یا رائحه آن یا رنگ یا سایه و شبح و طیفی از آن هم به بلندای مقام مقدس آنان راه نخواهد داشت.

امام رازی را سخنی نغز در سر جمع بین اذهاب رجس و تطهیر آن ذوات است، بدین عبارت: «وفیه لطیفة وهی ان الرجس قد یزول عیناً ولا یطهر المحل فقولہ تعالی لیذهب عنکم الرجس ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامۃ»^۲.

یعنی نه تنها صفات سلبیه را با اذهاب رجس تأمین فرمود بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است با تطهیر که یک امر وجودی است تضمین نمود لذا هماره آثار طهارت از آن ذوات به دیگران می رسد و هیچ اثری از آثار پلیدی را به مأمن عصمت آنان راه نیست، همانند مؤمنان خاص که از میعاد و یژه رحمت برخوردارند و نه تنها جهنم به سراغ آنها نمی رود و آنان از آتش دورند بلکه صدای جهنم نیز که اثری از آثار اوست به گوش آنها نمی رسد و روزی که همه موجودات آسمانی و زمینی هراسنا کنند^۳ آنان از هراس نیز مصونند: «ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون - لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتہت

(۱) سوره یوسف، آیه ۲۴.

(۲) مفاتیح الغیب مشتهر به تفسیر کبیر ذیل آیه تطهیر.

(۳) سوره نمل، آیه ۸۷.

انفهم خالدون - لا يحزنهم الفزع الاكبر.....»^۱ و «فبادروا باعمالكم تكونوا مع جيران الله في داره. رافق بهم رسله وأزارهم ملائكته، واكرم اسماعهم ان تسمع حسيس نار ابدأ»^۲.

و چون ادراک معارف قرآن بدون طهارت ضمیر میسور نیست «آنه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون»^۳ و تطهیر شدگان الهی با کتاب مکنونی که محیط به قرآن تنزل یافته است در تماس و ارتباطند.

اهل بیت عصمت نیز به همه مدارج و معارج قرآن آگاه و مطلع اند و چون درجات بهشت به عدد آیات قرآن کریم است «... فأن درجات الجنة على قدر آيات القرآن يقال له: اقرأ وارق، فبقراً ثم يرقى...»^۴ نیل به درجه جنة اللقاء از آن کسی است که در اثر طهارت روح حقیقت قرآن را که در ام کتاب نزد خداوند سبحان از اعتلاء و حکمت و یژه ای برخوردار است تلقی نماید... «انا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون وأنه في أم الكتاب لدينا لعلی حکیم»^۵ و مادامی که انسان به هستی خود یا به وصف خود مانند علم و معرفت توجه دارد به طهارت ناب راه نیافت ... «فمن رزق الطهارة حتى عن الاخلاص فقد منح الخلاص...»^۶ و در نتیجه، مساسی با کتبه قرآن نخواهد داشت و از جنة اللقاء نیز طرفی نمی بندد و چون تطهیر در آیه کریمه مطلق است و از رجز و رجس خاصی سخن به میان نیامده است پس هر چه سیئه و پلیدی شمرده می شود گرچه حسنة ابرار باشد از اهل بیت طهارت زدوده شده است حتی پلیدی توجه به هستی خود و وصف خود و... و این همان طهارت نایابی است که از مطهر ناب حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در ذیل آیه کریمه: «وسقاهم ربهم شراباً طهوراً»^۷ رسیده است که مراد، طهارت از ماسوی الله است... «یظهرهم عن کل شیء سوی الله اذ لا طاهر من تدنس بشیء من الاکوان الا الله روه عن جعفر بن محمد(ص)»^۸ سپس در بین مفسران اسلامی چون امام رازی و دیگران رواج یافت که در ذیل آیه کریمه یادشده، گفته است: «... فاذا وصل الى ذلك المقام وشرب من ذلك الشراب انهزمت تلك الاشربة المتقدمة بل فنيت لان نور ماسوی الله تعالی

(۱) سورة انبياء، آیه ۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱.

(۲) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۲۶۸.

(۳) سورة واقعه، آیه ۷۹-۷۷.

(۴) کافی ج ۲ باب فضل حامل القرآن ص ۶۰۶.

(۵) سورة زخرف، آیه ۴-۳.

(۶) بابان فصل چهارم مفتاح غیب الجمع والوجود.

(۷) سورة هلی اتی (انسان) آیه ۲۱.

(۸) مجمع البیان

یضمحل فی مقابله نور جلال الله وکبریائه وعظمته وذلك هو آخر سیر الصدیقین ومنتهی درجاتهم فی الارتقاء والکمال فلهذا السبب ختم الله تعالی ذکر ثواب الابرار علی قوله وسقاہم ربہم شراباً طهوراً^۱.

و در تفسیر ابی السعودین محمد عمادی چنین آمده است: «هونوع آخر... كما یرشد الیه اسناد سقیه الی رب العالمین ووصفه بالطهوریة فانه ینظر شاربه عن دنس المیل الی الملاذ الحسیة والركون الی ماسوی الحق فیتجرد لمطالعة جماله ملتذاً ببقائه باقیاً ببقائه وهی الغایة القاصیة من منازل الصدیقین ولذلك ختم بها مقالة ثواب الابرار»^۲ و مراد از ابرار در این بحث مقابل مقربین نیست بلکه جامع آنان هم خواهد بود.

باری تطهیر از شهود غیر حق در جنه اللقاء به صورت شراب طهور، ظهور خواهد نمود و همان تطهیر کننده در دنیا، ساقی عقبی خواهد بود و همان تطهیر شدگان در این عالم، نوشندگان جام طهور آن عالم خواهند بود که در همه این مراحل از آغاز تا انجام فاطمه زهرا سلام الله علیها همتای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و می باشد چه اینکه کمالهای یاد شده کمال اولی انسان کامل خواهد بود یعنی به منزله فصل مقوم و صورت نوعیه او می باشد نه کمال ثانوی که به منزله عرض و وجود نعتی او باشد.

آیه مباهله

«فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا و نسائكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين»^۳.

گرچه مباهله به عنوان اعجاز پیامبر اکرم (ص) و کرامت اولیای الهی یک فضیلت شایان توجه است و گرچه حضور خصوص اهل بیت عصمت علیهم السلام در جریان مباهله با وفد نجران یک منقبت شایان اهتمام است لیکن آنچه از آیه کریمه استفاده می شود آن است که اهل بیت از برجسته ترین مظاهر جلال و جمال خداوند سبحان اند.

اما مظهر جلال برای آنکه جعل و ایجاد لعنت و غضب الهی که فعلی از افعال جلالیه حق است به آنها نسبت داده شده، همانطوری که گاهی به فرشتگان جلال و ملائکه غضب

(۱) تفسیر کبیر

(۲) تفسیر ابی السعود ج ۹ ص ۷۵

(۳) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

نسبت داده می شود و معنای جعل لعنت بر شخص یا گروه از بین بردن حیات و وجود اوست یا از بین بردن سلامت و وصفی از اوصاف وجودی او (لیس تامه یا لیس ناقصه) چه اینکه معنای جعل رحمت بر شخص یا گروه، افاضه نعمت وجود یا نعمت وصفی از اوصاف وجودی او خواهد بود (کان تامه یا کان ناقصه) و این واسطه فیض یا غضب بودن، گاهی به عنوان نیایش و درخواست است که خدای سبحان با هر سببی که صلاح می داند آن مورد خواسته را انجام نماید و برآورده کند، همانند دعای نوح سلام الله... «رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دياراً»^۱ و دیگر ادعیه اولیای الهی که وسیله نزول رحمت یا حلول غضب شده یا می شود و گاهی به عنوان وساطت نفس قدسی نیایش کننده که خود مظهر اسم جلال یا جمال خواهد بود زیرا همانطوری که ممکن است با دعای یک ولی از اولیای الهی، مرده زنده شود یا زنده بمیرد، ممکن است با قداست همان نفس، کسی احیا شود یا کسی مورد امانت واقع گردد، همانند احیای مرده ها به قداست حضرت مسیح روح الله^۲ و چون همه شئون یاد شده از اسمای فعلی خدای سبحان اند نه از اسمای ذاتی حق سبحانه و تعالی و جمیع تصرفات بیان شده به اذن خدای بی همتا است بطوری که در عین اسناد کارهای اعجازیای کرامت به اولیای الهی سلب اسناد هم صحیح است و در سراسر نظام توحید افعالی این اصل حاکم است که: «وما فعلت اذ فعلت ولكن الله فعل» هیچ محذور عقلی در بین نیست تا به عنوان قرینه ثبوتی متصل یا منفصل، اسناد جعل لعنت خدا بر کاذبین را به اهل بیت علیهم السلام، اسناد الی غیر ما هو له بدانیم و چون بحث در کمالات وجودی است، جریان شرور و معاصی و نقائص و مانند آن از مبحث بیرون است چه اینکه: «کل ذلك کان سیئه عند ربك مکروهاً»^۳ و چه اینکه «... ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئه فمن نفسك...»^۴.

خلاصه آنکه گرچه دعا جهت درخواست عذاب و حلول غضب و اجابت آن دعا، خود کرامتی از کرامتهای والای صاحبان نفوس قدسیه است که مستجاب الدعوة اند، لیکن برتر از آن، کرامتی است که خود انسان شأنی از شئون جلالیه حق سبحانه قرار گیرد و به اذن الله قومی را مورد غضب قرار دهد. و ظاهر آیه کریمه «... ثم نبتهل فنجعل...» همین قسم اخیر است و اما اینکه این ابتهال و جعل لعنت و عذاب به هر دو طائفه که در مباحثه شرکت داشتند نسبت داده

(۱) سوره نوح، آیه ۲۶.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۴۹.

(۳) سوره اسراء، آیه ۳۸.

(۴) سوره نساء، آیه ۷۹.

شده و اختصاصی به اهل بیت طهارت علیهم السلام ندارد، لازم است به این مطلب عنایت شود که گاهی تأدب و تواضع در تعبیر و محاوره ایجاب می کند که با جزم به حق بودن خود و قطع به باطل بودن طرف مقابل، این چنین گفته شود که: «... وَاَنَا اَوْ اَيَّاكُمْ لَعَلِيْ اَوْ فِى ضَلَالٍ مِّبِيْنٍ»^۱.

و در آیه مورد بحث، خدای سبحان به پیامبر اکرم (ص) چنین فرمود: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ - فَمَنْ حَاجَّكَ فِيْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...»^۲ یعنی حق از ناحیه پروردگارتو است پس هیچگونه شک و اضطراب و نگرانی فکری را به خود راه نده و اگر کسی در باره حق قطعی که از پروردگارت به تو رسیده است بعد از علم تو به آن احتجاج کرد... بنابراین هیچگونه احتمالی برای تأثیر ابتهال طرف مقابل نخواهد بود چه رسد به اینکه بتوانند لعنت خدای را بر فرد یا گروهی جعل کنند، پس تنها طائفه ای که ابتهال و جعل عذاب به اذن - الله به آنها نسبت داده می شود و این اسناد هم از قبیل اسناد الی ما هوله می باشد، همانا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) خواهد بود - «وَكَفَىٰ بِنَا عِزًّا اَنْ نَّكُوْنَ اُمَّةً لِّهَوْلَاءِ الْاِثْمَةِ السَّادَةِ».

این یک نکته راجع به مظهر جلال و شأن تعذیب و...

و نکته دیگری که در آیه یاد شده مطرح است آن است که اهل بیت عصمت علیهم السلام مظهر جمال و شأن هدایت حق اند. و بیانش این است که صدق و کذب خبری، از اوصاف متقابل خبراند که اگر چیزی عنوان خبر داشت یا صدق است و یا کذب و اگر چیزی خبر نبود مثلاً مفرد، یا جمله انشائی بود نه صدق خواهد بود و نه کذب و همچنین صادق و یا کاذب بودن از اوصاف متقابل مخبراند، که اگر کسی مخبر نبود نه صادق است و نه کاذب، بنابراین صادق یا کاذب بودن شخص یا گروه، فرع بر ادعای او یا دعوت و گزارش خبری او است و چون در آیه مورد بحث «کاذبین» جمع ذکر شده است لازمه اش آن است که در هر دو طرف مدعیانی وجود داشته باشند که اگر صادق نبودند و کاذب بودند مشمول لعنت فعلی حق تعالی قرار گیرند و اگر در بین اهل بیت عصمت (ع) خصوص پیامبر اکرم (ص) مدعی حق بود و دعوت به حقیقت می کرد و سائرین ناظر صحنه مباحله و تماشاگر محفل محاوره بوده اند آنها نه صادق بوده اند و نه کاذب زیرا صدق و کذب مخبری فرع بر اخبار است.

و در نتیجه «کاذبین» مصداق پیدا نمی کرد و چون منظور از «کاذبین» دروغگویان مخصوص به مورد مباحله است نه هر دروغگو، حتماً لازم است که در هر طرف محاوره و ابتهال

(۱) سوره سبأ، آیه ۲۴.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶۱ - ۶۰.

عده‌ای مدعی حق باشند تا عنوان «کاذبین» مصداق داشته باشد بنابراین در طرف اهل بیت عصمت (ع) دعوی حق و دعوت به حقیقت اختصاصی به پیامبر اکرم (ص) نخواهد داشت^۱ آری رسالت و نبوت و دریافت وحی تشریحی و... مختص به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت است اما ولایت که بعضی از شئون او ادعای حق و دعوت به حقیقت است، در سائر اهل بیت (ع) نیز وجود دارد که نمونه آن را در خطبه قاصعه ملاحظه می‌فرمائید «..... ولقد سمعت رثة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله: ما هذه الرثة، فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي ولكنك لوزير وانك لعلی خير...»^۲ یعنی از چهره ولایت (ونه نبوت) حقایقی مشهود اهل بیت خواهد بود که هم در مشاهده آنها با پیامبر اکرم (ص) سهیم‌اند و هم در دعوی و دعوت نسبت به آنها، با آن حضرت مشارک‌اند. بنابراین دعوی حق و دعوت به حقیقت و هدایت انسانها به آنکه از شئون جمالیة خدای سبحان است، در اهل بیت (ع) ظهور تام نمود و اینان مظهر «هادی» و «داعی» و دیگر اسمای جمالی حق می‌باشند - «وکفی بنا فخراً ان یکون هولاء اولیائنا و ائمتنا» - و در تمام این مراحل جلال و جمال، حضرت فاطمه زهرا (ع) همتای امیرالمؤمنین (ع) بوده است و اینگونه از کمالها همانطوریکه قبلاً بیان شد کمال نفسی‌اند نه نسبی و عرضی و به منزله فصل مقوم حقیقت انسان به شمار می‌روند نه کمال ثانوی و وجود نعتی.

تذکره: برای حضرت امیرالمؤمنین خصیصه‌ای است که از او به عنوان نفس پیامبر اکرم (ص) تعبیر شده است.

تبصره: هرگونه کمال عملی یا علمی برای اهل بیت عصمت (ع) به عنوان اهل بیت طهارت (ع) ثابت شود، مانند همتائی آنان باقرآن کریم (حدیث ثقلین) و همانندی آنها با سفینه نوح که حرکت و سکون آن با نام خدا بود نه با علل و عوامل طبیعی (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح و...)، حضرت فاطمه (ع) همسان امیرالمؤمنین (ع) مشمول آن مقام‌های منیع خواهد بود و چون قلب مطهر پیامبر اکرم (ص) که نه تنها در نشأة مثال و نزول، میزبان فرشته وحی است «... نزل به الروح الامین علی قلبک...» بلکه در نشأة عقل و عروج هم، میهمان لقای حق است «... ما کذب الفؤاد ما رأى...» متیم به محبت خدای سبحان می‌باشد، جز مظاهر جلال و جمال الهی را دوست نخواهد داشت و چون اهل بیت علیهم السلام مظاهر اسمای حسنی خداوند سبحان‌اند، محبوب آن حضرت خواهند، لیکن وقتی امیرالمؤمنین از حضرتش پرسید: «اینا احب الیک؟ انا

(۱) المیزان ج ۳ ص ۲۴۸-۲۴۵

(۲) نهج البلاغة صبحی صالح، ص ۳۰۱.

اوهی، قال هی احب الی و انت اعز علی^۱ یعنی کدامیک از ما نزد شما محبوبتریم من یا فاطمه، حضرت فرمود: فاطمه محبوب تر است و تو عزیزتری، زیرا هر کدام به نوبه خود مصداق کوثرند که خدای سبحان به پیامبر اکرم (ص) عطا فرمود و کوثر که عطای ویژه الهی است هم محبوب است و هم عزیز.

قال رسول الله (ص): «فاطمة بضعة منی، یسرنی ما یسرها و یعضبنی ما یعضبها»^۲.

اگر انسانی مطهر از هوا و معصوم از هوس نباشد رضا و غضب او معیار حق و باطل نخواهد بود و ممکن است رضای او رضای خداوند سبحان در مقام فعل و غضب او غضب حق تعالی در موطن فعل نباشد، ولی اگر انسان کاملی از گزند هوی، طاهر و از آسیب هوس، مصون شد هرگونه رضا و غضب او معیار تشخیص حق و باطل خواهد بود چون مظهر اسم راضی و غضبان حق تعالی بوده و میزان اعمال و اوصاف دیگران خواهد شد و چون پیامبر اکرم (ص) میزان اعمال امت است و رضا و غضب او رضا و غضب خداوند سبحان است، هرگاه حضرت زهرا نیز دارای مقامی باشد که رضا و غضب او موجب رضا و غضب پیامبر اکرم (ص) گردد، معلوم می شود عقل عملی آن بانو همانند عقل نظریش، معصوم از باطل می باشد و همتای امیرالمؤمنین خواهد بود که آن حضرت نیز میزان اعمال امت است و مظهر رضا و سخط خدای سبحان می باشد، زیرا: «علی مع الحق و الحق معه و علی لسانه و الحق یدور حیثما دار علی»^۳ و اگر انسان کامل حق مدار شد تمام اوصاف او نیز بر محور حق تنظیم می شود، در نتیجه رضا و غضب او بر مدار حق خواهد بود که این هم به نوبه خود نشانه کامل عصمت است.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همتائی امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه کبری در تبیین معارف الهی

گرچه برای بندگان مخلص مقاماتی است که دیگران را به آنها راهی نیست مانند صیانت از گزند و سوسه اهرمن و اغوی شیطان: «لا غوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین»^۴ و مانند سلامت از خزی احضار و جلب برای محاسبه: «... فانهم لمحضرون الا عبادالله المخلصین»^۵ و مانند دریافت پاداش بیش از اندازه عمل: «... وما تجزون الا ما کنتم

(۱) اعیان الشیعة ج ۳ ص ۲۷۴. وخصایص نسائی ص ۳۷.

(۲) اعیان الشیعة ج ۲ ص ۵۴۱ به نقل از ابوالفرج اصبهانی در اغانی.

(۳) الغدیر ج ۳ ص ۱۷۸ به نقل از مناقب مردو به.

(۴) سوره حجر، آیه ۴۰.

(۵) سوره صافات، آیه ۱۲۸.

تعملون الا عباد الله المخلصين»^۱.

لیکن در بین آن مزایا می توان برخی از آنها را به عنوان برجسته ترین مقام اهل اخلاص یاد نمود و آن اینکه احدی حق توصیف خدای سبحان را ندارد مگر مخلصین: «سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین»^۲ و از این جهت که اهل بیت علیهم السلام از هر تعلق بلکه تعیین آزادند و قرب نوافل از مقامات بدوی آنان است، توان توصیف حق سبحانه را دارند، چون خود موصوف به زبان واصف، ذات خود را می ستاید «انت کما اثبتت علی نفسک» و چون همه آنها از یک ساقی، شراب ظهور نوشیدند، معارف الهی به صورت یک کوثر سیال در سیره علمی و عملی آنان موج می زند و سرانجام به دریای بی کران احدی می ریزد که «... رکبت البحر وانکسر السفینة»، دیگران که محدود اندیشند، توان تعریف نامحدود را نخواهند داشت و اینان که فعلاً و صفه ذاتاً به مقام شامخ فنا رسیده اند مأذون در توصیف خدای سبحان اند و چون در موصوف هیچگونه دوگانگی راه ندارد در توصیفهای اینان نیز هیچگونه ناسازگاری راه نمی یابد، لذا معارف الهی را حضرت فاطمه (ع) طوری تبیین می کند که همتای گرانقدرش حضرت علی (ع) تعریف می نماید که نمونه هائی از آن ذیلا یاد می شود:

۱ - نعمت های خداوند نامحدود و فوق احصاء است: «الحمد لله علی ما انعم... جم عن الاحصاء عددها، ونأى عن الجزاء امدها، وتفاوت علی الادواک ابداه...»^۳ این حمد ممتاز در کلام آن بانو همسان حمد معروف حضرت علی (ع) است که می فرماید: «الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعماته العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون...»^۴ و ریشه هردو کلام، قرآن کریم است: «... وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها...»^۵.

۲ - معرفت خداوندی میسر حواس نخواهد بود و تعریفش مقدور بنان و بیان نمی باشد و قلب را بدان پیوند خواهد بود و عقل را با نور او آشنائی می باشد: «واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، کلمة جعل الاخلاص تأویلها، وضمن القلوب موصولها، وآنار فی التفکر معقولها، الممتنع من الابصار رؤیته، ومن الالسن صفته ومن الاوهام کیفیته»^۶ و این توصیف برجسته معادل تعریف مشهور حضرت علی (ع) است که: «... لا تدركه العیون بمشاهدة العیان، ولكن

(۱) سورة صافات، آیه ۴۰.

(۲) سورة صافات، آیه ۱۶۰.

(۳) خطبه حضرت، احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۲.

(۴) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه یک ص ۳۹.

(۵) سورة نحل، آیه ۱۸.

(۶) خطبه آن حضرت، احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

تدرکه القلوب بحقایق الأیمان...»^۱.

۳ - آفرینش جهان نه از ماده ازلی، و نه بر مثال و الگوی از پیش ساخته، و نه برای نیل به هدف خارج از ذات آفریدگار است که هریک محذوری عقلی دارد «... ابتدع الاشیاء لامن شیئ کان قبلها، وانشأها بلا احتذاء امثلة امثلها، کونها بقدرته، ... من غیر حاجة منه الی تکونها ولا فائدة له فی تصویرها»^۲ و این تحلیل عقلی از نظام آفرینش، در کلام آن سیده زنان جهان هماهنگ تعلیل عمیق حضرت علی (ع) است که: «لامن شیئ کان، ولا من شیئ خلق ماکان... ابتدع ما خلق بلا مثال سبق ولا تعب ولا نصب وکل صانع شی فمن شیئ صنع والله لامن شیئ صنع... بذلك اصف ربی ...»^۳.

و در این تعبیر الهام یافته از قرآن کریم هم قدم ذاتی ذات اقدس الله بیان شد و هم این قدم ذاتی از هر چیز دیگر سلب شد و قهراً هر موجودی غیر از خداوند سبحان حادث خواهد بود و هم احتمال ازلیت ماده را از بین برد و هم شبهه ارتفاع نقیضین را ابطال کرده و هم به نکات فراوان دیگری اشاره فرمود که در آن خطبه بطور گسترده مطرح است زیرا با بیان اینکه خداوند از چیزی هستی نیافت - لامن شیئ کان - ازلیت ذاتی حضرتش را تفهیم کرد و با بیان اینکه جهان را از چیزی نیافرید، توهم قدم ذاتی هر موجود دیگری را برطرف نمود - و لامن شیئ خلق ما کان - و با بیان اینکه آفرینش عالم «لامن شیئ» است شبهه ارتفاع دو نقیض را از بین برد، زیرا اساس شبهه بر این است که اگر خداوند، جهان را «من شیئ» خلق کرده باشد لازمه اش ازلیت ماده است که مبدأ قابل عالم امکان را تشکیل می دهد و اگر عالم را «من لاشئ» آفریده باشد، لازمه اش آن است که عدم - لا شیئ - مبدأ قابل و به منزله ماده واقع شود و اگر آفرینش نه «من شیئ» است و نه «من لا شیئ» لازمه اش ارتفاع نقیضین است.

جواب شبهه آن است که نقیض «من شیئ»، «من لا شیئ» نیست تا از ارتفاع هردو، محذوری لازم آید بلکه نقیض «من شیئ»، «لامن شیئ» است نه «من لاشئ» و یکی از دو نقیض صادق است و دیگری کاذب، یعنی «خلق من شیئ» کاذب است، ولی «خلق لامن شیئ» صادق می باشد، یعنی اصل جهان «مبدع» است و مسبوق به مبدء قابل نمی باشد، تنها به فاعل استناد دارد و این نکته بدیع که در سخنان نغز این دو همتای معصوم است، همانند دیگر نکات عقلی عمیق، مرحوم ثقة الاسلام کلینی را بر آن داشت که بعد از نقل خطبه یاد شده، چنین

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۲۵۸.

(۲) خطبه حضرت فاطمه احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۳۳.

(۳) کافی باب جوامع التوحید حدیث ۱ ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

بگوید: «... وهذه الخطبة من مشهورات خطبه(ع) ... وهى كافية لمن طلب علم التوحيد اذا تدبرها وفهم مافيها، فلو اجتمع ألسنة الجحّ والانس ليس فيها لسان نبى على أن يبينوا التوحيد بمثل ما أتى به - بأبى وأمى - ما قدروا عليه ولولا إيانته(ع) ما علم الناس كيف يسلكون سبيل التوحيد، ألا ترون إلى قوله: لا من شئى كان ولا من شئى خلق ما كان.....»^۱ و به منظور حق شناسی از دقت نظر مؤلف کتاب قيم كافى، مرحوم محقق داماد (قدس سره) در شرح اصول كافى چنین فرمود: «... فقد بان وظهر ان شيخنا الا فخم ابا جعفر الكلينى (ره) قد قوم الفحص و دقق وسلك الصراط السوى فى تفسير كلامه عليه السلام حشره الله تعالى فى عصابة ائمة الطاهرين...»^۲

و مرحوم صدرالمآلهين ضمن بزرگداشت مقام منبع كلينى قدس الله نفسه الزكية در توضيح كلام مؤلف چنین فرموده: «... وليس فيها لسان نبى الخ اى من اعظام الانبياء كنوح و ابراهيم وادريس وشيث و داود وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين» يعنى مراد مرحوم كلينى لابد اين است كه اگر جن وانس جمع شود و بزرگان انبياء در بين آنها نباشد گرچه ديگر انبياء الهى در ميان آنان باشد، توان تبين چنین توحيدى را نداشتند، آنگاه با بيان اجمالى و تفصيلى بلندای مقام آن انسان كامل حضرت على(ع) را ترسيم کرده و سلسله علوم و علماء را به ساحت قدس آن حضرت مرتبط نمود.^۳

۴ - ضرورت معاد تأثیر بسزائی در تهذيب نفوس داشته، عده اى بر اساس شوق به بهشت و گروهى به استناد هراس از دوزخ، دستورات الهى را امتثال و از عصيان آن برحذرند «... ثم جعل الثواب على طاعته، ووضع العقاب على معصيته، زيادة لعباده من نعمته وحياسة لهم الى جنته»^۴ و اين بيان رسا در ضرورت قيامت، همسان بيان اميرالمؤمنين(ع) در حتمى بودن معاد است كه با تعبيرهاى گوناگون و حفظ درجات بى شمار آن از آن حضرت رسیده است «... كفى بالجنة ثواباً ونوالاً وكفى بالثار عقاباً و وبالآل! وكفى بالله منتقماً ونصيراً! وكفى بالكتاب حبيباً وخصيماً».^۵

۵ - در باره ضرورت وحى و رسالت و گزينش پيامبر(ص) قبل از انتصاب به نبوت به منظور اتمام فرمان الهى و امضای حکم خداوندی چنین می فرماید: «... واشهد ان ابى محمداً

(۱) اصول كافى، ج ۱ باب جوامع التوحيد، ص ۱۳۶.

(۲) شرح اصول كافى محقق داماد (ره) ص ۳۳۰.

(۳) شرح اصول كافى ملاصدرا (ره) ص ۳۴۲.

(۴) خطبه حضرت فاطمه احتجاج طبرسى ج ۱ ص ۱۳۳.

(۵) نهج البلاغه صبحى صالح ص ۱۱۲.

عبده ورسوله اختاره قبل ان ارسله، ... واصطفاه قبل ان ابتعته، اذ الخلائق بالغيب مكنونه... ابتعته الله اتماماً لامره، و عزيمته على امضاء حكمه، وانفاذاً لمقادير رحمته، فرأى الاله فرقاً في اديانها، عكفاً على نيرانها، عابدة لاوثانها، منكرة لله مع عرفانها؛ فانارالله باني محمّد ظلمها...»^۱.

مردم در اديان باطل به چند گروه منشعب شده بودند و در برابر آتش دينهاى انحرافى خواه در آتشكده، خواه در بتكده عكوف و خضوع، بندگى داشتند و خداوند سبحان را با آشنائى فطريشان انكار مى كردند و خداوند به وسيله پدرم حضرت محمد(ص) همه آن تاريخى ها را روشن نمود... واين سبك متين در ضرورت رسالت هموزن بيان متقن حضرت على(ع) در باره اهميت وحى و ره توشه نبوت است «... الى ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله(ص) لإنجاز عدته و اتمام نبوته... واهل الأرض يومئذ ملل متفرقة واهواء منتشرة و طرائق متشتة بين مشبه لله بخلقه، او ملحد فى اسمه، او مشيراً الى غيره فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من الجهالة...»^۲ و همچنين در باره قرآن كريم و هدايت هاى روشنگرانه آن، بيان مشترك و متشابهى در كلمات اين دو همتاى معصوم يافت مى شود.

۶ - راجع به اسرار فرائض و حكمتهاى فراوان احكام الهى، آن حضرت چنين فرمود:
 «...فجعل الله الايمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس و نماء فى الرزق، و الصيام تبيئاً للاخلاص و الحج تشييداً للدين و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملة، و امامتنا اماناً من الفرقة، و الجهاد عزاً للاسلام، و الصبر معونة على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر مصلحة للعامة، و بر الوالدين وقاية من السخط و صلة الارحام منساة فى العمر و نماء للعهد، و القصاص حقناً للدماء و الوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة... و حرم الله الشرك اخلاصاً له بالربوبية...»^۳.

وهمين اسرار آموزنده عبادات را در بسيارى از كلمات حكيمانه اميرالمؤمنين(ع) مى يابيم مانند خطبه اى كه در اركان دين انشاء فرموده اند^۴ و همچنين بياناتى كه در باره اصل امامت و رهبرى اهل بيت عليهم السلام فرموده است^۵ «... وهم دعائم الاسلام، و ولائح

(۱) خطبه حضرت فاطمه. احتجاج طبرسى ج ۱ ص ۱۳۳.

(۲) نهج البلاغة صبحى صالح ص ۴۴.

(۳) خطبه حضرت فاطمه(ع) احتجاج طبرسى ج ۱ ص ۱۳۴.

(۴) نهج البلاغة صبحى صالح ص ۱۶۳.

(۵) همان مصدر ص ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.

الاعتصام، بهم عاد الحق الى نصابه، وانزاح الباطل عن مقامه وانقطع لسانه عن منبته...»^۱.

۷ - پیرامون ستم ستیزی و مبارزه با باطل و استرداد حق مهضوم، پرخاشگری مشترکی در بیان این دو همتای مطهر و معصوم یافت می شود که سراسر خطبه آن حضرت و همچنین بسیاری از خطابه و نامه های امیرالمؤمنین (ع) شاهد گویای آن است و براساس این خطبه ها اگر نظامی حامی حق محرومین نباشد، حکومت آن، حکومت جاهلیت است گرچه به نام اسلام باشد «... و... ترعمون أن لا إرث لنا افحك الجاهلية تبغون ومن احسن من الله حكماً لقوم يوقنون، افلا تعلمون؟ بلی قد تجلی لكم كالشمس الضاحية انی ابنته (ص) ایها المسلمون.....»^۲.

«..... او أصبر علی طغیة عمیاء،..... اری ترائی نهباً.....»^۳.

و مسلمان آزاده، سنت فرسوده ستم پذیری فرومایگان را در تحت رهبری اهل بیت عزت و کرامت، محو می نماید چون ستم را جز انسان خوار نمی پذیرد «..... لا یمنع الضیم الدلیل»^۴ و سیره پایدار ستم ستیزی آزادگان را در پرتو قیادت اهل بیت حریت و شجاعت تثبیت می کند «..... و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا اماناً للفرقة»^۵ «..... حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام» «..... وانه لیعلم ان محلّی منها محلّ القطب من الرّحی»^۶.

۸ - همانظوری که سیره علمی این دو همتای معصوم (ع) همسان بود، سیره عملی این دو نیز همانند بوده است، گستره این بحث را کتابهای مبسوط بعهدہ دارند و تمام جزئیات زهد و قناعت و صبر و ایثار و توکل و تسلیم و در پایان تفویض محض این دو انسان کامل در آنها مضبوط است و در این رساله کوتاه فقط به نیایش مشترک این دو عنصر آسمانی اشاره می شود.

گرچه دعا سپر و سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است^۷ و شفای هر درد است^۸ و زمینه مساعدی برای اجابت می باشد «..... اللّعاء كهف الاجابة كما انّ السحاب كهف المطر»^۹ لیکن بهترین دعا آن است که از دل پاک و قلب پارسا و خالص صادر شده باشد^{۱۰} و مطلوب خواسته آن کمال انقطاع به سوی کمال محض باشد «..... الھی هب لی کمال

(۱) ص ۳۵۸.

(۲) احتجاج طبرسی، ج ۱ ص ۱۳۸.

(۳) نهج البلاغة صبحی صالح ص ۴۸.

(۴) نهج البلاغة خ ۲۹ ص ۷۲.

(۵) خطبه حضرت فاطمه احتجاج ج ۱ ص ۱۳۴.

(۶) خطبه شفشقیة نهج البلاغة صبحی صالح ص ۴۸.

(۷) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء سلاح المؤمن» ص ۴۶۸.

(۸) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء شفاء من کل داء» ص ۴۷۰.

(۹) کافی ج ۲ باب «ان من دعا أستجیب له» ص ۴۷۱.

(۱۰) کافی ج ۲ باب «ان الدعاء سلاح المؤمن».

الانقطاع اليك وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصارالقلوب، حجب النور فتصل الى معدن العظمة وتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك.....»^۱ و برای اینکه انسان شایسته ندای حق و لایق لحاظ خداوند شود تا از آن ندا و این لحاظ شائقانه مدهوش شود «..... واجعلني ممن ناديته فاجابك ولا حظته فصعق لجلالك»^۲. و تنها او را بشناسد و از غیر او پرهیز کند «... فاكون لك عارفاً وعن سواك منحرفاً»^۳ راهی جز فنای از خود بینی نیست، بلکه فنای از غیر بینی تنها راه خدا بینی است «..... عظم الخالق في انفسهم فصغروا دونه في اعينهم»^۴ و آنکه جمال محض را مشاهده کرد مدهوش شد و دم بر نیارود «... فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها»^۵ و نشانه قرب کامل به خداوند سبحان، احساس ذلت و بندگی خالص در آستانه آن حضرت است، و لذا وقتی از حضرت علی بن محمد الهادی علیهما السلام سؤال شد که چگونه از ارتحال حضرت ابی جعفر امام نهم (ع) آگاه شدید؟ فرمود: چون ذلتی برای خدا در نفس من پیدا می شود که بی سابقه بود «..... لأنه تداخطني ذلة لله لم اكن اعرفها»^۶.

و همراه با این احساس ذلت و بندگی خاص، تصدی مقام امامت به او الهام می شود. وقتی از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال شد امام کی می فهمد که به مقام شامخ امامت رسیده است، آیا لحظه ارتحال امام سابق یا لحظه وصول خبر ارتحال آن حضرت، مثل آنکه حضرت امام کاظم (ع) در بغداد رحلت نمودند و شما در مدینه بودید؟ امام رضا (ع) فرمود: در همان لحظه ارتحال امام قبل، امام لاحق می فهمد که به مقام امامت رسیده است، سؤال شد به چه چیز می فهمد؟ فرمود با الهام الهی «... قال يلهمه الله»^۷.

و مطالب یاد شده در پیرامون نیایش و شرایط استجابت و... در بسیاری از ادعیه این دو همتای، در عبادت و دعا یافت می شود و چون مظهر مهم جریان نیایش، احساس فروتنی در مقابل ساحت قدس خداوند است و این نعمت نیز همانند دیگر نعمتهای الهی از مبدأ هستی است «... وما بكم من نعمة فمن الله»^۸ لذا صدیقه کبری (ع) در این فضیلت هم، همسان همسرش چنین می گوید: «... اللهم ذلل نفسي في نفسي وعظم شأنك في نفسي والهمني

(۱) ۳۷۱ و ۳۷۲ مناقات شعبانية.

(۲) نهج البلاغه صبحی صالح ص ۳۰۳.

(۳) همان مصدر ص ۳۰۶.

(۴) کافی ج ۱ باب «ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه» ص ۳۸۱.

(۵) کافی ج ۱ باب «ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه».

(۸) سورة نحل، آیه ۵۳.

طاعتك والعمل بما يرضيك والتجنب لما يسخطك يا ارحم الراحمين»^۱ و چون خود بینی، حجاب است این پرده پندار با احساس ذلت در برابر خداوند سبحان برداشته می شود آنگاه جمال عظمت خداوندی ظهور می کند در این حال انسان متواضع، اعتلای شان الهی را در جان خود مشاهده می نماید، سپس به امثال دستورات خدائی مبادرت می ورزد و آنچه مایه رضای حضرت باری است انجام می دهد و از آنچه موجب سخط خداوندی است اجتناب می کند.

در پایان بعضی از فرازهای دعای صدیقه کبری که همانند نیایش همتای معصومش حضرت علی (ع)^۲ بعد از نماز ظهر خوانده می شد، تبرکاً و جهت حسن ختام نقل می شود: «سبحان ذی العز الشامخ ... والحمد لله الذی بنعمته بلغت ما بلغت من العلم به، والعمل له والرغبة الیه، والطاعة لامره، والحمد لله الذی لم يجعلنی جاحداً لشیئ من کتابه، ولا متحیراً فی شیئ من امره والحمد لله الذی هدانی لدینه ولم يجعلنی اعبداً شیئاً غیره».

بلندای این ثناء، در پرتو علم به خدا و عمل برای او و رغبت به سوی او و امثال فرمان او، روشن می شود بویژه آنکه هرگونه تردد از ساحت قدس این عبد صالح همانند انکار به دور است و مهمتر از همه، توحید ناب آن حضرت است که با نفی هر معبودی که غیر از ذات اقدس خداوند باشد، همراه است «... لم يجعلنی اعبداً شیئاً غیره» و چون نکره در سیاق نفی مفید عموم است هیچ امری غیر از ذات حق، معبود او نیست، یعنی ثمره تحلیل عبادی آن حضرت نفی هراس از دوزخ و اشتیاق به بهشت است، بلکه تنها معبود او حق سبحانه و تعالی است «..... فابعث معی یا رب نوراً من رحمتك یسعی بین یدی، وعن یمینی تؤمننی به و تربط به علی قلبی ... وتحلنی الدرجه العلیا من جنتك، و ترزقنی به مرافقه محمدالتبی (ص) عبدك و رسولك فی أعلى الجنة درجه و ابلغها فضیلة و ابرها عطیة و ارفعها نفسه، مع الدین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقاً ... و اختم لی بالسعادة ... برحمتك یا ارحم الراحمین»^۳.

اکنون که با تحلیل کتاب و سنت معصومین (ع)، گوشه ای از کمال وجودی این سیده زنان جهان ترسیم شد می توان به راز نامگذاری آن حضرت به «فاطمه» توجه نمود که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: هنگام تولد آن بانو (ع) خداوند فرشته ای را با وحی سبب قرارداد که پیامبر اکرم (ص) آن حضرت را به نام «فاطمه» بنامد، سپس فرمود من تو را به علم «فطم»

(۱) اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۳۱۹ به نقل از مهج الدعوات.

(۲) بحار ج ۸۳ ط بیروت ص ۶۴ به نقل از فلاح السائل در باره دعای امیرالمؤمنین علیه السلام.

(۳) بحار ج ۸۳ ط بیروت ص ۶۸ - ۶۶ به نقل از فلاح السائل در باره دعای صدیقه کبری سلام الله علیها.

نمودم و امام باقر(ع) فرمود سوگند به خدا، خداوند او را با علم فطم نمود یعنی از هر جهل و غفلتی جدا نمود چه اینکه رضاع او نیز با علم و معرفت شروع شد والسلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا، اللهم اهل بیت الوحی کما نحب فاجعلنا کما یحبون.

(۱) کافی ج ۱ باب «مولد الزهرا(ع)» ص ۴۶۰.

قسمتی از اشعار حکیم الفقهاء

مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی

(در ولادت حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها)

فیض نخست و خانمه، نور جمال فاطمه	چشم دل از نظاره درمبدا و منتهی کند
صورت شاهد ازل، معنی حسن لم یزل	و هم چگونه وصف آئینه حق نما کند
مطلع نور ایزدی مبدأ فیض سرمدی	جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند
بسملة صحیفه فضل و کمال معرفت	بلکه گهی تجلی از نقطه تحت «با» کند
دائره شهود را نقطه ملتقی بود	بلکه سزد که دعوی «لو کشف الغطاء» کند
حامل سر مستسر، حافظ غیب مستتر	دانش او احاطه بردانش ماسوی کند
عین معارف و حکم، بحر مکارم و کرم	گاه سخا محیط راقطره بی بها کند
لیله قدر اولیاء، نورنهار اصفیا	صبح جمال او طلوع، از افق علا کند
بضعة سید بشر، ام ائمه غرر	کیست جز او که همسری، باشه لافتی کند؟
وحی نبوتش نسب، جود و فتوتش حسب	قصه ای از مروتش سوره «هل اتی» کند
دامن کبریای او، دست رس خیال نی	پایه قدر او بسی، پایه بزیربا کند
لوح قدر بدست او، کلک قضا بشت او	تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
در جبروت حکمران، در ملکوت قهرمان	در نشئات کن فکان، حکم بما تشاء کند
عصمت او حجاب او عفت او نقاب او	سر قدم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند
نفخه قدس بوی او جذبه انس خوی او	منطق او خبیرز «لا یطق عن هوی» کند
قبلة خلق روی او، کعبه عشق کوی او	چشم امید سوی او، تا بکه اعتنا کند
بهر کنیزش بود زهره کمینه مشتری	چشمه خورشود اگر چشم سوی سها کند
مفتقرا متاب رواز در او بهیچ سو	زانکه مس وجود رافضة او طلا کند

حضرت زهرا (علیها سلام)